



سخنی پیرامون

تفسیر المیزان

محمد واعظ زاده خراسانی

مهمترین اثر علمی استاد بزرگ علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه تفسیر شریف المیزان است. اگر با دقت توأم با انصاف به داوری بنشینیم باید اعتراف کنیم که تفسیر المیزان مفیدترین و عظیمترین تفسیر شیعه امامیه و از لحاظی با ارزش ترین تفسیر جهان اسلام است. اما در قلمرو شیعه، تفاسیر بطور کلی پیرو دو مکتب بوده اند: مکتب اهل حدیث یا اخباریین و مکتب متکلمان و اصولیین. تفاسیری از قبیل تفسیر عیاشی و قمی و تعدادی دیگر از تفاسیر قدما، تفاسیر برهان، نورالثقلین، صافی و تعدادی دیگر از تفاسیر متأخرین، بر اساس مکتب اهل حدیث نوشته شده و همه آنها «تفسیر روایی» یا «تفسیر مأثور» هستند. تفاسیری از قبیل آثار تفسیری شریف مرتضی و رضی، تبیان شیخ طوسی، مجمع انبیا طبرسی و تعدادی از تفاسیر کم اهمیت دیگر. از تفاسیر قدما، تفسیر بر اساس علوم ادبی و فقهی و کلامی و یا به اصطلاح (تفسیر به رأی) - البته از نوع ممدوح و نه مذموم - و از تفاسیر متأخرین، تفسیر ملاصدرا، تفسیر بلاغی (آلاء الرحمن) و تعدادی تفاسیر فارسی از قبیل تفسیر نمونه اینچنینند.

حال، اگر تفسیر المیزان را با این انبوه تفاسیر مقایسه کنیم با این که از زمره (تفسیر به رأی) به شمار می آید تا حدودی مزیت تفسیر مأثور را به شرحی که خواهیم گفت در بردارد.

البته المیزان در زمینه علوم قرآنی به جامعیت دو تفسیر نفیس و بسیار با ارزش التبیان از شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) و مجمع البیان از امین الاسلام شیخ طبرسی (م ۵۴۸) نیست. در آن دو تفسیر بحثهای لغوی، ادبی، اعرابی، قرائت و نیز نقل اقوال قدما مشروحتر آمده است. اما تفسیر المیزان هم به نوبه خود تهی از این بحثها نیست و در حد لزوم و به طور فشرده، برخی از این قبیل بحثها را در بردارد، همچنان که در بحث روایی به نقل روایات تفسیری می پردازد.

با این همه، تفسیر المیزان در کاوش و موشکافی و حل مشکلات تفسیری، جمع بین روایات و ظواهر قرآن، عنایت به عدم تضاد و برخورد قرآن با علوم روز، عنایت به نیازهای

علمی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، کلامی و فلسفی عصر حاضر، در میان تفاسیر شیعه بی نظیر است. اما در بین تفاسیر اهل سنت از جهتی همسنگ است با تفسیر مهم المنار اثر دو تن از دانشمندان روشنفکر قرن چهارده هجری (شیخ محمد عبده و سید محمد رشید رضا) از علمای دیار مصر؛ اگر نگوئیم به لحاظ دقت فکری و فلسفی و توجه به روایات فریقین، و جهاتی دیگر، میزان بر آن ترجیح دارد.

ولی در هر حال میزان به طور قطع از چند مزیت دیگر برخوردار است که المنار فاقد آنهاست:

اول: المنار - که تلفیقی از تقریرات درس (عبده) و اضافات شاگردش رشید رضا و چند جلد آن راساً تألیف خود او است - نیمی از قرآن را بیشتر در بردارد و ناقص است در حالی که تفسیر میزان، یکدوره تفسیر کامل است.

دوم: میزان بر اساس مذهب اهل بیت علیهم السلام و حمایت از فکر تشیع تحریر گردیده، در حالی که المنار تقریباً در نقطه مقابل آن و در صف حامیان مذهب اهل سنت بخصوص با گرایش سلفی گری و مروج افکار ابن تیمیه مؤسس اصلی مسلك وهابیت، البته در سطحی بالاتر و با اندیشه‌ای روشن تر از وهابیت فعلی، قرار دارد.

سوم: میزان بیش از نیم قرن دیرتر از المنار به رشته تحریر درآمده و به تحولات فکری و اقتصادی و سیاسی نیم قرن اخیر توجه دارد و به اصطلاح، نو تر و عصری تر است.

چهارم: میزان به رد و تحلیل برخی از مندرجات المنار توجه داشته و به شبهات و ایرادات آن تفسیر نسبت به مذهب شیعه پاسخ می گوید، گو این که غالباً نامی از المنار نمی برد، اما اهل فن می دانند که (المیزان) به این جهت کاملاً نظر داشته است. و گاهی لحن سخن او با همه منانت و ادب در این مورد، خشن و تند است.

پنجم: میزان، زیر نظر خود مؤلف به فارسی ترجمه و نشر گردیده و فارسی زبانان می توانند از آن استفاده کنند کما این که اخیراً به انگلیسی و شاید اردو نیز ترجمه شده است، در حالی که المنار مسلماً به فارسی ترجمه نشده و در مورد زبانهای دیگر عجاله اطلاع درستی نداریم ولی علی المسموع تمام و بخشی از آن ترجمه شده است.

ششم: میزان، در «بحث روایی» روایات شیعه و اهل سنت هر دو را گلچین کرده و به شرح مشکلات، کیفیت انطباق یا عدم انطباق آنها با قرآن، و جرح و تضعیف آنها پرداخته است و تفسیر المنار از این مزیت، با این کیفیت، برخوردار نیست.

در عین حال، تفسیر المنار هم به نوبه خود امتیازهایی دارد که ذیلاً یاد می شود:

اول: المنار تقریباً سرفصلی در سیر علم تفسیر به شمار می آید، این تفسیر در آغاز پیدایش فکر نو اسلامی و تجدید و احیای اندیشه اسلامی، تألیف گردیده و خود آن تفسیر نیز، سهم

عمده‌ای در نشأت و گسترش این نوع اندیشه در جهان اسلام داشته، در علم تفسیر و آشنایی مسلمانان با قرآن، کیفیت برداشت و رفع نیازهای عصر از قرآن، رهایی از مطالب تحمیلی و نادرست و از روایات و افکار اسرائیلی و پاره‌ای از خرافات و افکار منحط رایج بین مسلمانان پیش از وی، تحولی به وجود آورده است.

دوم: المنار، در سطحی وسیع در جهان اسلام منتشر گردیده و تقریباً يك تفسیر جهانی به شمار می‌آید، در حالی که تفسیر المیزان هنوز آن اعتبار و موقعیت گسترده را کسب نکرده اما امید می‌رود بتدریج جای خود را باز کند و به این پایه از اهمیت برسد.

سوم: المنار، در هر حال از لحاظ قلم و سبک نگارش برتر از المیزان است زیرا نویسنده آن عرب و اهل قلم و ناشر مجله المنار بوده است، علاوه بر این که امام محمد عبده، در عصر خود از بهترین نویسندگان عرب، بلکه یکی از پایه‌گذاران نگارش جدید عربی است. وی تا زنده بوده نوشته شاگردش رشید رضا را کنترل و بازرسی می‌کرده و پس از آن، در مجله المنار چاپ می‌شده است. این استاد، به تقاضای شاگرد، تفسیر آیه (کان الناس أمة واحدة بقره/ ۲۱۳) را به قلم خود تحریر کرده و عیناً در تفسیر المنار آورده است، که نمودار استحکام و قوت قلم آن مرد است اما قلم تفسیر المیزان مسلماً تا این حد قوی نیست.

چهارم: تفسیر المنار در مباحث کلامی و برخورد با افکار معتزله و اشاعره، در پاره‌ای از مسائل مورد اختلاف مانند مسأله جبر و تفویض، کلام الله، صفات، تشابهات، و نیز در مسائل مورد اختلاف فقهی بسیار قوی و صریح و مشروح مسائل را دنبال کرده است و تقریباً به جنگ افکار رایج در محیطهای اهل سنت رفته است. در حالی که المیزان بنا به روش علامه که در آغاز تفسیر آمده مباحث فقهی را به کتب فقه و گذار کرده و در تفسیر، آنها را دنبال ننموده، مسائل کلامی را هم به تفصیل المنار پیگیری نکرده است.

پنجم: تفسیر المنار، لحن و سبک ارشادی و دعوت به اصلاح عقیده و طرز تفکر، نقد صریح از قشربون و روش فقها و فقه سنتی، مبارزه داغ با خرافات مقدس مآبان و سنت گرایان و صوفیان افراطی، و نیز دعوت به قیام و اقدام و مبارزه با استعمار و انتقاد و افشاگری نسبت به حکام و زمامداران و ارباب زر و زور دارد، در حالی که تفسیر المیزان در عین این که مآلاً همین اهداف را دنبال می‌کند اما به زبان و لسان علمی صرف و آرام و خشک بسنده نموده و ایداً لحن انقلابی و انتقادی و اصلاحی در آن مشهود نیست. اصولاً همان طور که در مقاله «سیری در زندگی علمی و سیاسی شهید مطهری» در جلد اول یادنامه آن مرحوم گفته‌ام، علامه طباطبائی در استاد فقید ما ایداً رنگ و بوی انقلابی و سیاسی و اصلاح طلبی نداشت ولی در تفسیر المیزان و سایر آثار خود، زیر بنای همه نوع اصلاح سیاسی فرهنگی و انقلابی و اقتصادی را ریخته است و به تعبیر بنده در يك سخنرانی علامه تدارك انقلاب اسلامی را می‌دیده و برای انقلاب خوراك علمی

طبخ کرده است و شاهد بر این امر آن که غالب شخصیت‌های صف اول انقلاب، از شاگردان وی بوده‌اند.

امتیازهای تفسیر المیزان

باری، سخن به درازا کشید، اینک به طور فشرده امتیازهای تفسیر المیزان را در ده عنوان بیان می‌کنیم، البته این عناوین هر کدام جداگانه قابل بحث و شرح و بسط است که فعلا مجال آن نیست.

۱- تفسیر قرآن به قرآن

همان طور که در آغاز تفسیر آمده روش وی تفسیر قرآن به قرآن است، در این خصوص می‌گوید: قرآن بنا به گفته خود، نور است، هدایت است، بیان است، همه چیز را بیان کرده «تفصیلا لكل شیء» است، چطور می‌شود قرآن برای همه چیز بیان باشد اما برای خود بیان نباشد. پس باید سعی کنیم تا حد امکان، آیات قرآن را با کلمات آیات دیگر، تفسیر کنیم. این روش (تفسیر قرآن به قرآن) پیش از آن هم عنوان شده و برخی از مفسران از آن پیروی می‌کردند، اما در همین حد، که آیه‌ای را با آیه مشابه آن - که اندکی با هم اختلاف دارند - مقایسه کنند و مورد تفسیر قرار دهند، مثلا آیه «... یتلوا علیهم آیاتہ ویزکیهم وعلّمهم الكتاب والحکمه، سورہ جمعہ/۲» را با آیه «... یتلو علیهم آیاتک وعلّمهم الكتاب والحکمه ویزکیهم، بقرہ/۱۲۹» که در آیه اول یزکیهم مقدم، و در آیه دوم مؤخر آمده، مقایسه کنند و یکی را مفسر دیگری قرار دهند و یا سیاق و قبل و بعد آیه‌ای را که معنی آن را روشن می‌کند در تفسیر آیه مشابه آن، مورد استفاده قرار دهند و از این قبیل. این نوع مقایسه‌ها و تفسیر قرآن به قرآن، از قدیم معمول بوده و مرحوم شریف رضی (م ۴۰۶) در تفسیر نفیس و کم نظیر خود تلخیص البیان - که تنها یک مجلد از ده جلد آن باقی مانده و از بقیه خبری نیست - عمده این روش را دنبال کرده است.

در تفاسیر دیگر از قبیل غرایب القرآن نیشابوری، مجمع البیان طبرسی المنار تفسیر مراغی و برخی دیگر هم اثری از این روش دیده می‌شود. تفسیر مراغی، مقید است که در تفسیر هر آیه متنی آیات مشابه آن را که می‌تواند کمکی به تفسیر آن آیه باشد ذکر کند.

اما روش علامه در المیزان، عمیقتر و جدی‌تر از این است. وی مبانی و اصولی را که در یک آیه و در یک موضوع مورد بحث و اختیار قرار داده، در تفسیر سایر آیات که بظاهر مشابهتی از لحاظ لفظ و معنی و حتی موضوع با آن ندارد، مورد استفاده قرار می‌دهد. و از این راه اسراری

را بر ملا می‌سازد. نمونه این کار در تفاسیر علمی مهم مانند تفسیر فخر رازی (م ۶۰۶)، تفسیر روح المعانی از آلوسی (م ۱۲۷۰) و خود تفسیر المنار دیده می‌شود، ولی هیچ کدام مانند میزان از عهده برنیامده و یا تا این حد، به آن اهمیت نداده‌اند.

برای نمونه، به تفسیر سوره حمد در میزان مراجعه کنید که علامه به مناسبت آیه «اهدنا الصراط المستقیم» بحث در کلمه صراط و سبیل در قرآن و فرق میان آن دو، و به مناسبت، هدایت و اقسام آن، هدایت کلی که همان هدایت به صراط مستقیم است و منحصر در یک راه است، و هدایت جزئی که متعدد و (سبل) است (لنهدیتهم سلنا) تعقیب می‌کند و در این زمینه از بسیاری از آیات قرآن بهره گرفته است. این نوع پیگیری در موضوعات قرآنی کم صورت گرفته و کسانی هم که در صدد برآمده‌اند مانند علامه چنان که گفتیم از عهده برنیامده‌اند.

۲- تعمیم آیات در کلیت بخشیدن به مفاهیم آنها

علامه، مانند بسیاری از محققان، برخلاف اهل حدیث و اخباریین، مفاهیم آیات را تعمیم و کلیت داده، مطلبی که در چهارچوب خاصی، چه از لحاظ سیاق قرآن و چه از لحاظ شأن نزولها و روایات تفسیریه، بیان شده، آن مطلب را گسترش می‌دهد. این کار، ضرورت دارد زیرا قرآن کتاب همه زمانها و مکانها و پاسخگوی همه نیازهاست و جامعه بشری را تا پایان جهان و تا قیامت رهبری می‌نماید. چنین کتابی باید احکام و قوانین و مفاهیمش گسترده و فراگیر و نامحدود باشد. حال اگر آیه‌ای به شخص یا اشخاص خاصی و در محیط و جو معینی خطاب شده است، کسی را مدح یا ذم کرده و یا مثلاً شهیدی را ستوده یا از فرعون و نمرود و قارون نکوهش نموده نمی‌تواند خاص به همان اشخاص باشد بلکه شامل همه کسانی که با آن اشخاص سنخیت دارند می‌شود، و تمام طاغوتها، ستمگران، پلیدان و یا کلیه شهیدان، مؤمنان و صالحان را در بر گیرد.

بلی ما با این دیدگاه می‌توانیم از قرآن و سایر ادله دین، اصول کلی را استنباط کنیم و همین روش مایه اصلی اجتهاد است، که انسان را قادر می‌سازد از اصول کلی، فروع را بیرون بکشد. و جز این راهی برای پاسخگویی به همه نیازهای قانونی بشر، و اثبات کامل و جامع بودن و ابدیت و خاتمیت اسلام، وجود ندارد، راه قیاس را نیز جز این نوع از اجتهاد متکی به نص، سد نمی‌کند. و اگر بخواهیم همه چیز را در یک چهارچوب مشخص و محدود بیان کنیم، در بسیاری از مشکلات فقهی و مسائل اجتماعی و سیاسی کمیت دین لنگ می‌ماند و اجتهاد به بن بست می‌رسد. اساس تأویل که در روایات تأویلیه از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام نقل شده، بر همین اصل تعمیم مفاهیم قرآنی استوار است که در جای خود از آن بحث شده است.

۳- رعایت ادب و انصاف

علامه، در بحثهای خود در میزان و سایر آثار خویش، حتی در بحثهای فلسفی‌اش و بخصوص در میزان رعایت ادب را نموده و سعی کرده است تعصب آمیز و یا تند و گزنده سخن نگوید، بخصوص در مورد اهل سنت و مذاهب اسلامی که در تفسیر قهرا به لحاظ اختلاف نظرها با آنان تقابل صورت می‌گیرد، رعایت احترام و انصاف را کرده است. در حالی که همه می‌دانیم کتابهای مسلمانان بخصوص تفاسیر پر از تعبیرهای زننده و اهانت آمیز نسبت به دیگران است. حتی تفسیر المنار که قبلا با میزان مقایسه‌اش کردیم از این عیب حالی نیست و اگر در یکجا سخن از وحدت اسلامی و لزوم نفی و رفض تعصب به میان آورده، در بسیاری از جاهای دیگر بسیار تعصب آمیز نسبت به مخالفان خود و بیش از همه نسبت به شیعه سخن گفته است تا جایی که گرچه معمولاً مؤلف آن (رشید رضا) را جزء مصلحان اسلامی عصر جدید می‌دانند ولی علامه مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر او را از زمره مصلحان خارج و نام او را از این لیست، حذف کرده است.

بنده نمونه‌های بسیاری از این نوع متانت بیان در تفسیر میزان نشان دارم که مجال ذکر آنها نیست. در این روش، مفسر بزرگ و نامی شیعه مرحوم شیخ طبرسی در مجمع البیان و جوامع الجامع همین روش را پیش گرفته و بلکه برای دیگران اسوه است تا جایی که شیخ محمود شلتوت شیخ سابق جامع ازهر که از پایه گذاران «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» بوده در مقدمه و تقریظ خود بر تفسیر مجمع البیان چاپ دارالتقریب قاهره، این روش او را ستوده و نمونه‌هایی از آن را از جمله احترام و قدردانی او را از مفسر معاصر خودش علامه زمخشری در مورد تفسیر کشف، در مقدمه تفسیر جوامع الجامع، شاهد آورده است.

وی در این مقدمه که در مجله رساله الاسلام چاپ شده است تفسیر مجمع البیان را بهترین تفاسیر عالم اسلام دانسته است و از جمله مزایای آن، همین بی طرفی او را در برابر دیگران شمرده که همه آراء را نقل می‌کند و گاهی يك رأی را بر رأی موافق مذهب خود که با قرآن سازگارتر است ترجیح می‌دهد. مسلما در جو علمی و در مسائل اختلافی که در قلمرو عقیده و اخلاق و فقه و سیاست میان مسلمین وجود دارد، راه حکیمانه همین است. و اگر همه مذاهب، در کلام و کتاب خود این سنت را دقیقاً رعایت کنند لااقل بدبینی و دشمنی و عداوت از بین می‌رود، هر چند اختلافات علمی به جای خود باقی بماند، بلکه به عقیده بنده همین ادب قلمی، اطراف نزاع را به انصاف و دقت بیشتر در سخن طرف، و کوشش برای یافتن راههای آشتی علمی و رفع نزاع و اختلاف، و ادار می‌کند و سرانجام، وحدت اسلامی، در حد معقول و مفید، که آرزوی همه مصلحان جهان اسلام است تحقق می‌یابد. زیرا مراد از تقریب مذاهب و وحدت، وحدت عقیده و عمل نیست این کار عادی حتی در يك مذهب محال است اما وحدت اجتماعی و عاطفی و

سیاسی از این راه میسور است.

۴- عدم خلط تفسیر و تاویل

اهل فن می‌دانند که بسیاری از مفسران اعم از اخباریین و متصوفه هر کدام آرا و اخبار تاویلیه را با تنزیل و تفسیر ظاهر آیات خلط می‌کنند، این کار حتی به برخی از ترجمه‌های قرآن (مانند برخی از عبارات ترجمه مرحوم قمشه‌ای) سرایت کرده است. علامه، مقید است که ظواهر و سیاق آیات را در تفسیر کاملاً رعایت کند در عین حال به روایات و اقوال تاویلیه نظر دارد و آنها را به اصطلاح خود حمل بر «جری» می‌کند. این اصطلاح را علامه از برخی روایات گرفته است که راجع به برخی از آیات فرموده‌اند: «نزلت فی فلان و جرت فینا» یعنی این آیه در مورد فلان شخص یا فلان قوم نازل شده ولی درباره ما خاندان پیغمبر جاری شده است.

این روش علمی ما را از بسیاری از بن‌بستها نجات می‌دهد و مشکل تضاد و اختلاف میان آیات و روایات را حل می‌کند، نمونه آن را در آیه «فاسئلوا اهل الذکر - النحل / ۴۳، الانبیاء / ۴» می‌توان دید.

۵- عدم خلط بحثهای جنبی با مسائل اصلی

مطالب تفسیری را با مطالب علمی دیگر که بطور جنبی و استطرادی خواهی نخواهی در تفسیر مورد بحث قرار می‌گیرد، مخلوط نکرده است؛ بلکه نخست، آیات را در حد لزوم بیان و تفسیر می‌کند آن گاه تحت عنوان بحث فلسفی، بحث اجتماعی «کلام فی معنی الحکمه»، «کلام فی النفاق فی صدر الاسلام» و از جمله بحث روایی، آن مباحث را جداگانه طرح می‌کند. جدا کردن این مباحث، لااقل این نتیجه را دارد که هر کس صرفاً طالب تفسیر آیات است به همان مطالب اکتفا می‌کند و ناچار نیست مطالب دیگر را همراه مطالب اصلی تفسیر بخواند، و بالاخره سردرگم نمی‌شود.

بخصوص جدا کردن روایات، هر چند شاید این نقیص را دارد که میان تفسیر يك آیه و روایات مربوط به آن، فاصله می‌افتد، به خاطر این که علامه چند آیه را با هم آورده و تفسیر کرده است آن گاه بحث روایی مربوط به آن آیات را عنوان نموده و روایات را به ترتیب آیات ذکر می‌کند، و این امر باعث جدایی میان روایت و آیه مربوط به آن است، ولی بر اهل فن و کسانی که با تفسیر المیزان مانوس هستند مشتبه نمی‌شود. بلکه استفاده از تفسیر را آسانتر می‌کند. فایده دیگر این روش، آن است که برای تدریس و تلخیص می‌توان به آسانی مطالب اصلی تفسیر را پیدا کرد و بلکه می‌توان آنها را جداگانه جمع آوری و چاپ و منتشر نمود و به صورت يك کتاب مختصر و فشرده تفسیری جزء برنامه‌های درسی علم تفسیر قرار داد.

۶- ذکر روایات شیعه و اهل سنت با هم

نظر به رابطهٔ نزدیک روایات شیعه و اهل سنت با هم و این که غالباً مؤید و مفسر همدیگر هستند و اگر مخالف هم باشند روایات مروی از طریق ائمه و اهل بیت علیهم السلام ناظر به رد و نقض و ابرام و یا توضیح روایات مروی از طرف اهل سنت، از رسول اکرم می‌باشند، نقل روایات از هر دو طریق بسیار مفید است. به علاوه، خود یک نوع احترام گذاردن و ارزش دادن به روایات دیگران و موجب تألیف و تقریب میان مسلمین است، و هم نمودار بی‌طرفی و عدم تعصب و طرد جمود و تکروری در کار علمی است، بخصوص کاری که به قرآن، کتاب مورد اتفاق همهٔ مسلمین مربوط می‌شود.

اهل فن، فواید بیشمار این کار را می‌دانند و به آن ارجح می‌نهند. پیش از علامه طباطبائی، مرحوم امین الاسلام طبرسی هم در مجمع البیان و ابوالفتوح رازی در روض الجنان و برخی دیگر از مفسران، همین روش را به کار بسته‌اند ولی نه با این جامعیت و به نحو یک سنت دائمی که تفسیر المیزان به آن التزام دارد.

عنایت به روایات فریقین در مباحث عقیدتی و اخلاقی و از همه بیشتر در مسائل فقهی ضرورت دارد و مرحوم استاد بزرگ آیه الله العظمی بروجردی در درس خود غالباً این امر را رعایت می‌فرمود، گاهی می‌گفت: روایات شیعه و یا فقه شیعه در حاشیهٔ فقه اهل سنت است. و این مطلب نفیس نیاز به شرح دارد. آیه الله بروجردی در کتاب مهم جامع الاحادیث که بنده در تألیف آن با لجنهٔ حدیث همکاری ممتد داشتم، می‌خواست در هر باب، روایات اهل سنت را هم ضمیمه نماید و در بخشی از کتاب عمل هم شد، ولی بعداً به عللی که ذکر فرمود از آن منصرف گردید. و این کار باید یک روزی دنبال شود که مسلماً فواید زیادی در بردارد. باری، یکی دیگر از فواید جمع میان روایات فریقین آن است که زمینهٔ جرح و تعدیل و رد یا قبول روایات را به طوری که خواهیم گفت فراهم می‌کند.

علامه، روایات اهل سنت را از کتاب الدر المنثور علامه سیوطی نقل می‌کند، این کتاب به طور فشرده تقریباً همهٔ روایات تفسیری اهل سنت را با ذکر منابع، که گاهی به حدود ده منبع برای یک روایت می‌رسد، در بردارد و به نظر بنده مهمترین تفسیر مأثور اهل سنت است، و در شیعه با وجود تفاسیر مهم روایی مانند آن با آن خصوصیت، وجود ندارد.

علامه، روایات شیعه را، از تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد حدیث مرحوم محدث بزرگ کلینی مؤلف کتاب کافی، به عنوان تفسیر القمی، و از خود کتاب کافی و کتب شیخ صدوق به عنوان الخصال، العیون، و نحو آن و از تفسیر مجمع البیان طبرسی به عنوان المجمع و گاهی از تفسیر برهان سید هاشم بحرانی و یا منابع دیگر نقل می‌کند.

۷- بررسی و ارزیابی روایات تفسیری

اهل فن می دانند که یکی از مشکلات تفسیر و فقه و سایر علوم اسلامی وجود روایات مختلف و متضاد، یا ضعیف و نادرست، یا غیر منطبق با آیات قرآن و از همه بیشتر، وجود روایات اسرائیلی در خصوص علم تفسیر است که بعداً به تاریخ اسلام هم سرایت نموده است. قدما، غالباً روایات را در تفاسیر خود نقل کرده‌اند بدون این که به این جهات توجه کنند و بسیار اسباب زحمت متأخران، که مورد هجوم شرقشناسان و یا متخصصان و آشنایان با علوم عصری هستند، گردیده است، این قبیل روایات، بخصوص آنچه در تفاسیر اهل سنت آمده - هر چند تفاسیر روایی شیعه نیز از آنها خالی نیست - گاهی با اصول مسلم عقلی، گاهی با تاریخ قطعی، گاهی با ظواهر آیات قرآن، و بیشتر از همه با علوم گسترده قرن اخیر که همواره رو به تکامل است، سازگار نیست، و از این بابت به دست مستشرقان و مبشران مسیحی و کجروان مسلمان، مستمسک و بهانه می‌دهد، علاوه بر این، باعث شبهه و ضعف عقیده جوانان تحصیلکرده مسلمان می‌شود. و اگر پیشینیان، با این محذورات مواجه نبوده و به همین خاطر و یا به خاطر ساده لوحی و زودباوری بدون انتقاد، از کنار آن روایات گذشته‌اند، بر علمای عصر حاضر فرض است که با شجاعت تمام و بی‌محابا آن روایات را بررسی و انتقاد و یا توجیه منطقی نمایند و جلو حملات مخالفان اسلام و شبهات مسلمین را بگیرند.

در تفاسیر گذشته، بندرت در تفاسیر مجمع البیان، فخر رازی، ابن کثیر به این مهم پرداخته‌اند اما در متأخرین، تفسیر المنار الگو و اسوه است، و این یکی از خصوصیات آن تفسیر است، و بعداً دیگران هم از آن تفسیر پیروی نموده‌اند. رشید رضا در جایی از تفسیر خود از استادش (عبده) نقل می‌کند که می‌گفت: مسلمانان جنون روایت حدیث دارند و می‌خواهند در همه چیز به حدیث و بلکه به احادیث استدلال نمایند.

هر کس با روایات آشنا باشد اهمیت سخن عبده را درک می‌کند.

باری، یکی از خصوصیات تفسیر المیزان، نسبت به تفاسیر گذشته آن است که به سکوت از برابر این قبیل روایات، نمی‌گذرد بلکه آنها را مورد بحث و گاهی رد و ابطال قرار می‌دهد. در بسیاری از موارد می‌گوید: روایت با ظاهر قرآن سازگار نیست، روایات اسرائیلی را که در خصوص داستانهای انبیا بسیار زیاد است مورد نقد قرار داده است و حتی داستانهای قرآن را با متن تورات و کتب یهود و نصارا سنجیده و نادرستی مندرجات آن کتب را هم برملا ساخته است. این کار در تفسیر المنار هم به طور جالبی دنبال گردیده است. و بحثهای این دو تفسیر در این خصوص بسیار مفید و لازم است. بعلاوه هر جا به بحث تاریخی می‌رسد با این که قرآن، کتاب تاریخ نیست، اما برای روشن شدن مطالب قرآن، آن بحث تاریخی را جداگانه تحت عنوان بحث تاریخی، دنبال می‌کند.

داستانهای انبیا به عنوان نقل تاریخ در قرآن نیامده بلکه سراسر عبرت و معجزه و اخبار غیبی است که بشر از آنها آگاه نبوده و صرفاً از طریق وحی قرآنی به آنها پی برده است. اصولاً سرگذشت انبیا در قرآن گویای مبارزه حق و باطل، تضاد راه انبیا با راه طاغوتها در تاریخ و در جهان است که همه جا این دو جریان، در قرآن در قبال هم قرار گرفته است و قرآن می خواهد مشخص کند که انبیای الهی راه دیگری بجز راه طاغوتها و سخن دیگری غیر از سخن دیگران داشته اند.

دیدگاه آنان نسبت به بشر و جامعه با نظر طاغوتها که همیشه بوده و هستند فرق آشکار دارد. در این مورد، بسیاری از مطالب را مطرح می کند، مثلاً حضرت ابراهیم، حضرت موسی، طوفان نوح و مباحثی از این قبیل که از لحاظ تاریخی ثابت نیستند و مورد انکار و تردید مورخان اخیر قرار گرفته اند، بسیاری از شخصیتها از جمله ابراهیم علیه السلام در تورات چهره ای مغایر با چهره وی در قرآن دارد. در تورات از ابراهیم به عنوان شیخ قبیله با ثروت و گوسفندان بسیار که از بابل به طرف فلسطین به راه افتاده و سرانجام در همان مکان رحل اقامت افکنده، یاد می شود، در حالی که در قرآن پیغمبری معرفی می شود که سالها با بت پرستی قوم خود در بابل به مبارزه برخاسته و سرانجام خود را از دست آنها رهانیده و وطن مألوف را در پی توحید الهی رها کرده و به طرف ارض موعود و سرزمین مقدس هجرت نموده، و در آن جا دو تیره خاندان را از دو فرزندش - اسماعیل که در سرزمین مکه اقامت گزیده، و اسحاق که جد والای بنی اسرائیل و مقیم فلسطین و مصر بوده - از خود باقی گذاشته است.

این قبیل مباحث در تفسیر المنار، تفسیر طنطاوی و اخیراً در المیزان روشن شده است و ابعدی از مطالب مجهول قرآن را روشن نموده است.

این در حالی است که در روایات اسرائیلی مندرج در تواریخ و تفاسیر اسلامی آمده است که ابراهیم چهارصد گله گوسفند و در هر گله ای تعدادی سگ با گلوبندهای طلا داشته است، آتش نمرود چهار فرسخ در چهار فرسخ را فرا گرفته بوده است، و از این قبیل مبالغه ها که نقل منبر واعظان سابق و نقالان و درویشان بوده و هنوز هم هست.

این چهره کجا و چهره قهرمانی ابراهیم بت شکن در قرآن کجا؟! پیداست که چنان شخص ثروتمند و گله داری نمی تواند یکتنه با نمرود زمان درافتد و قاعده باید در کنار او قرار گیرد نه در برابر او.

این قبیل داستانها یا افسانه ها را مفسران بدون توجه به صدق و کذب آنها و حتی بدون توجه به بد آموزیها و زیان فکری و اجتماعی و واژگون جلوه دادن منطق انبیا، در تفاسیر خود نقل کرده اند که در تفسیر المیزان و پیش از آن در المنار مورد نقد قرار گرفته است.

یکی از مسائل بفرنج تاریخی قرآن، داستان ذوالقرنین است که راجع به آن بحثهای

فراوانی شده است و بالاخره دانشمند هندی ابوالکلام آزاد با استناد به تورات و شواهد تاریخی، آن را روشن کرد و علامه هم آن را پذیرفته و بر اقوال دیگر رجحان داده است. اصولاً علامه و همه کسانی که پایبند روش اهل بیت و قرآن هستند، از جمله امام خمینی رضوان الله علیه، در برابر این روش سهل انگارانه در قبال روایات، مقاومت نشان می‌دهند تا مسلمانان را از جمود فکری، گرایش به خرافات و از طرز تفکر اخباریگری بازدارند. علامه و بزرگان دیگر که برخی را نام بردم با گرایش عقلی و فلسفی خود چه در طی درس و بحث و چه در تألیفات خود سعی داشتند این روش را گسترش دهند و تا حدود زیادی در حوزه علمیه قم موفق هم شدند. برای پرورش محقق و گسترش روح تحقیق راهی جز این نیست.

۸- حل مشکلات روایات

علامه سعی دارد در بحث روایی، مشکلات خود روایات را حل کند، تطابق آنها را با متن قرآن شرح دهد، میان مصادیق و مفاهیم کلی فرق گذارد و چند روایت را که بظاهر با هم موافق نیستند با حمل هر کدام بر يك مصداق و آن گاه تبیین مفهوم کلی آیات و تطبیق بر آن مصادیق، موافق سازد. در این باره قبلاً تحت عنوان «تعمیم مفاهیم قرآن» بحث کردیم. باری حل مشکلات روایات در اصل مربوط به علم فقه الحدیث است اما در روایات تفسیری این کار انجام نگرفته و جای آن در تفسیر روایی است.

۹- پایبندی به روش اهل بیت علیهم السلام

علامه، در عین حال که فیلسوف بوده و هیچ گاه از اصول خود منحرف نشده است، مع الوصف در تبیین آیات و روایات، سعی بر آن داشت که اصول و مبانی مذهب شیعه را حفظ نماید و هیچ گاه تحت تأثیر علایق روشنفکری که متأسفانه در سالهای اخیر در ایران و مصر و اقطار دیگر اسلامی به چشم می‌خورد قرار نگیرد؛ کما این که اهمیت اثبات آرای امامیه را در قبال اهل سنت از دست نداده و گاهی مطالب را برای این منظور بخصوص، در برخورد با مفسرانی امثال فخر رازی، زمخشری و از همه بیشتر رشد رضا صاحب المنار دنبال می‌کند.

علامه مانند مرحوم امام قدس سره، مدافع سرسخت معارف اهل بیت بوده است. بحثهای وی در آیات مربوط به ولایت مانند آیه «اليوم اكملت لكم دينكم» و آیه «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك» و آیه «انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس» و جز اینها گواه این امر است.

۱۰- اجتناب از اصطلاحات علمی و فلسفی

با این که زیربنای فکری علامه مسلماً تفکر و گرایش فلسفی است و هیچ مطلبی را

نمی‌گوید و نمی‌نویسد مگر این که با این معنا موافق و مساعد است، در عین حال از به کار بردن و تکرار اصطلاحات فلسفی و علمی بشدت اجتناب می‌کند، به طوری که اگر کسی سابقه او را نداند، از مطالعه تفسیر نمی‌فهمد که نویسنده آن فیلسوفی متعهد به فلسفه اسلامی است. فایده این روش آن است که اولاً فهم تفسیر را برای آنان که با فلسفه و اصطلاحات آن آشنا نیستند آسان می‌کند. ثانياً از اختلاط و آمیختن مطالب تفسیری به غیر آن، همان طور که گفته شد، دوری جسته است، البته اگر نیازی به طرح يك مسأله فلسفی یا علمی دیگر دیده آن را جداگانه عنوان کرده است.

اصولاً اهل تحقیق و نفوس کامله از خودنمایی علمی با ذکر اصطلاحات، خودداری می‌کنند، مرحوم آیت الله بروجردی و حضرت امام خمینی قدس سره هم همین طور بودند. همه شاهد بودیم که دقیقترین و عالیترین مطالب عرفانی را امام، طوری ساده می‌کرد که عموم مردم هم می‌فهمیدند و این خود کمال است، نه مشکل‌گویی و اصطلاح بافی که سیره جاهلان است.

در پایان اعتراف می‌کنم که بحث درباره تفسیر نفیس المیزان کامل نگردید و هنوز هم گفتنی در این خصوص زیاد است که در فرصتی دیگر انشاءالله بیان خواهد شد.

قال الامام جعفر:

سأظن بعرض فذيع المراد

هر که بروی خویش بنویسد بجای آنکه نگذارد

(منع الیانه)